

مضامین مشترک در گلستان سعدی و امثال و حکم عربی^۱

دکتر مصطفی موسوی^۲

استادیار دانشگاه تهران

حمیده نوح پیشه و لیلا سید قاسم

دانشجویان دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

(از ص ۲۰۱ تا ص ۲۲۴)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۰۱/۲۲، پذیرش ۱۳۹۰/۰۱/۱۵

چکیده

آثار ادبی از دیرباز منعکس‌کننده ارتباط و تعاطی فرهنگی جوامع بوده است. میزان این تأثیر متقابل به نوع آثار و دانش و آگاهی صاحبان اثر بستگی دارد. *گلستان* سعدی که نمونه مثالی هنر کلامی فارسی در حوزه نثر و نظم به شمار میرود به لحاظ محتوا نیز مجموعه بی‌نظیری از مضامین نغز است که حاصل ذوق، علم و تجربه صاحب آن است. با تسلطی که سعدی بر زبان و ادب عربی دارد، بدیهی است که از آثار ادب عربی متأثر شده باشد همچنان که آثار عربی نیز متأثر از زبان و فرهنگ ایرانی بوده است. عبارتهای کوتاه و پرمعنای *گلستان* که در موارد بسیاری حکم مثل پیدا کرده است شباهت زیادی به امثال و حکم عربی دارد. این امر مدتهاست مورد توجه سعدی پژوهان بوده است که در آثار متعددی به خصوص شرحهای *گلستان* و *بوستان* آن را نمایانده‌اند. در این پژوهش سعی بر این است شباهتهای بسیاری که بین امثال و حکم عربی و مطالب *گلستان* وجود دارد و تاکنون به آنها اشاره نشده مورد بررسی قرار گیرند. یافتن این مشابهت‌ها و درک آنها از جنبه‌های مختلف هنری لفظی و معنایی مطمئناً به خواندن و فهم *گلستان* سعدی کمک شایان توجهی خواهد کرد. در این مقاله دست کم پنجاه مورد مضامین مشترک *گلستان* و امثال و حکم عربی نشان داده شده که پیش از این به آنها اشاره‌ای نشده است.

واژه‌های کلیدی: مضامین مشترک، امثال و حکم، *گلستان* سعدی، مطالعات تطبیقی

۱. این مقاله با حمایت معاونت پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تهیه شده است.

۲. پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: msvmooosavi@yahoo.com

مقدمه

امثال و حکم در هر جامعه‌ای آینه تمام نمای علایق و سلاقی، عشق‌ها و نفرتها، افتخارات و حقارتها، رنجها و شادیهها و آرمانهای مردم آن جامعه در طول تاریخ است. مثل در عبارتی کوتاه نماینده داستانی و حکایتی طولانی است و با اینکه در زمانی کوتاه بیان میشود از اصل خود، کارآیی بسیار بیشتری دارد و در موقعیتهای گونه‌گون و گاه متضادی بکار گرفته می‌شود. پیشینه این مثلها گاه آنقدر زیاد است که مأخذ بسیاری از آنها را نمیتوان یافت. از دیگر سو مفهوم دقیق و ظریف امثال چنان مقبولیتی دارد که به آسانی به جوامع دیگر نفوذ میکند و نقش مشابهی در محیط جدید ایفا میکند و چه بسا این نفوذ به دلیل سازگاری با صفات فطری انسانها و مشابهت نیازها و پسندهای آنهاست. در این میان نویسندگان و شاعرانی که با زبانی غیر از زبان مادری خود هم‌آشنایی دارند، عهده‌دار اصلی این انتقال یا ارتباط فرهنگی‌اند. اینان امثال و حکمی را که در زبان و فرهنگ دیگری مناسب روح جمعی جامعه خود می‌یابند، برمیگزینند و به نسبت مهارت و تسلطشان بر زبان و ادب بومی‌شان به زبان مادری برمیگردانند و در مواقع مناسب طرح می‌کنند.

رواج و پایداری امثال برگرفته شده از دیگر فرهنگها در فرهنگ یک جامعه، کمیت و کیفیت آنها، مضامین فکری، اخلاقی و اجتماعی ویژه‌ای که در آنها به چشم می‌خورد، در خور بررسی و تأمل است. از سوی دیگر ناقلان هوشمند این حکمت‌ها به واقع خود در معرض ارزیابی قرار می‌گیرند. اینکه دانشمند سخن‌شناسی چون سعدی چگونه سخنانی را در فرهنگی دیگر مورد توجه قرار داده و آن را با هنرمندی در فرهنگ بومی خود جاودان ساخته و دیگران از چنین توفیقی برخوردار نبوده‌اند، نشان‌دهنده نبوغ و شناخت دقیق و درست او از جامعه خود و روح جمعی حاکم بر آن بوده است. این اخذ و اقتباس اگر درست انجام گیرد خواه‌ناخواه تعامل فرهنگی همه جانبه‌ای به دنبال دارد. بطور مثال، عرب زبانی که فارسی آموخته باشد با دیدن مضامینی دقیق، عمیق و زیبا در متون فارسی که در اصل از فرهنگ او اخذ شده است، ضمن

اینکه در فهم متون فارسی توفیق بیشتری حس میکنند، آن را از خود نیز دانسته و احساس دل بستگی بدان پیدا خواهد کرد، بخصوص اگر در متن جدید زیبایی و عمق بیشتری نسبت به اصل و منبع مضامین، مشهود باشد. خواننده فارسی زبان آثار سعدی نیز هنگامیکه در متون عربی، عبارات و مضامین آشنا می‌بیند ضمن فهم بهتر متن به ظرافت و دقت هنرمندانه پدیدآورندگان دو اثر فارسی و عربی پی‌می‌برد و گاه به ارزیابی آنها می‌پردازد و این همه نتیجه‌ای روشن و محسوس دارد: نزدیکی فرهنگ‌ها، اندیشه‌ها و جوامع انسانی به یکدیگر، تعمیق ارتباطات فرهنگی و پایدار ساختن ارتباطات به جهت رشد و تعالی فکری و فرهنگی و برقراری صلح و دوستی در میان ملل. جست و جو در مآخذ و یافتن سرچشمه اندیشه‌ها و نگرشهای مردمان خصوصاً در متون ادبی، این ویژگی را نیز دارد که توجه خوانندگان علاقه‌مند را به سوابق، تفاوتها و شباهتهای بین اقوام و دلایل اقلیمی، اجتماعی، تاریخی حضور این اندیشه‌ها جلب می‌کند و قدرت تجزیه و تحلیل آنان را بالا می‌برد.

به نظر میرسد استاد سخن سعدی که بر زبان و ادب و فرهنگ عربی نیز تسلط فوق‌العاده‌ای داشته، نقش بسیار مهمی در انتقال مثلها و سخنان حکمت‌آمیز عربی به فرهنگ فارسی زبانان ایفا کرده است. آثار سعدی مشحون از ظرایف و دقایقی است که دیدن مشابه آنها در فرهنگ و ادب عربی خواننده را متوجه این اخذ و اقتباس می‌گرداند. گلستان که کتابی عمدتاً داستانی است و بسیاری از حکایات آن نیز به عرب منسوب است در میان آثار سعدی از این نظر ممتاز است. بسیاری از حکمتها و مثلهایی که در گلستان آمده با تبّعات شارحان و صاحب‌نظران مأخذیابی شده است؛ اما باز موارد فراوانی دیده میشود که کتب مذکور درباره آنها ساکت‌اند. برخورد با چندین مورد از مشابهتهای مضامین در کتب عربی و گلستان - که پیش از این جایی طرح نشده بود - نگارندگان را به پژوهش در این باب واداشت.

مقاله حاضر حاصل این پژوهش است. پس از پایان جست و جوها، مواردی که پیش از این در شرح و تعلیقات گلستان از دکتر یوسفی، دکتر خزائلی، دکتر خطیب‌رهبر و نیز در المثنبی و سعدی و مضامین مشترک در ادب فارسی طرح و بحث شده بود - هر چند که به منابع متعدد یا متفاوتی از آنچه در این کتابها ذکر شده، دست یافته بودیم - برای پرهیز از تکرار، کنار گذاشته شد جز چند مورد که امثال دیگری یافته شده یا شرح و بحث کامل تری در باب آنها طرح شده است.

توضیح چند نکته در این مقدمه ضروری به نظر می‌رسد: یکی اینکه در چند مورد عینِ مَثَلِ عربی وارد گلستان شده است و بعنوان تعیین مأخذ صرفاً به ثبت منبع بسنده شده است؛ دیگر اینکه در مواردی مَثَل در واقع حدیث بوده است، یعنی اول بار در سخنان پیامبر اکرم (ص) دیده شده است، یا از سخنان امام علی (ع) بوده است، این موارد نیز ثبت شده است؛ و سوم اینکه مواردی هست که مأخذ سخن سعدی را در ابیات عربی یافته‌ایم و چون این ابیات در کتب امثال و حکم آمده بود، ثبت آنها را در این مقاله روا دانستیم. و نکته آخر اینکه در میان امثال و حکم عربی، به امثال عامیانه‌ای برخوردیم که با مضامین گلستان شباهت قابل توجهی داشت. با آنکه امثال عامیانه نیز ممکن است بسیار قدیم باشند، ولی چون منابع ما قدمت چندانی نداشت، تصمیم گرفتیم این موارد مشابه را در آخر مقاله یا در پی‌نوشت بیاوریم. در این پژوهش، گلستان سعدی به تصحیح زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی مرجع کار بوده است و شماره صفحه‌ها و عنوان بابها از این چاپ است. ترتیب موارد طرح شده در مقاله، موضوعی است.

در ترجمه عبارات و ابیات عربی سعی شد چنان عمل شود که بر حجم مقاله بی‌جهت افزوده نشود، لذا برخی عبارات که به نظر می‌رسید برای فارسی‌زبانان مفهوم است یا بسیار نزدیک به سخن منقول از سعدی است، ترجمه نشد. ترجمه عبارات نهج البلاغه از

استاد دکتر سید جعفر شهیدی است. به امید آنکه این کار که در واقع پژوهشی در حوزه مطالعات تطبیقی ادب فارسی و عربی بشمار می‌رود ما را به فهم بهتر کتاب ارجمند گلستان سعدی قدمی نزدیکتر گرداند.

(الف)

۱. زبان در دهان ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب‌هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروش است یا پيله‌ور؟

(سعدی، ۱۳۶۸، دیباچه/ ۵۳)

کلام الانسان بیان فضله و ترجمان عقله (الثعالبی النیسابوری، أحسن المحاسن، ۱۵۳)

يُعَبَّرُ عَنِ الْإِنْسَانِ الْلِّسَانُ (اليوسی، زهر الأکم ۴/ ۴۸)

المرء مخبوءٌ تحت لسانه «آدمی نهفته در زیر زبان خویش است»

(نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۴۸، ص ۳۸۸)

المرء بأصغريه «آدمی یعنی دل و زبان»

(الزبیدی، ۳/ ۳۵۳)

وما المرء الا الاصغران، لسانه ومعقولهُ والجسم خلق مصور

(دعبل خزاعی)

«الأصغران: القلب و اللسان؛ معقول در بیت یعنی قلب»^(۱)

قس: إحدَر لسانك لا تقول فتبتلي إنَّ البلاءَ موكلٌ بالمنطق

اعلم بانك مئيتٌ ومُحاسبٌ فإذا نطقت بحرفٍ غيبٍ فأصدق

«مراقب زبان خود باش که سخنی نگویی تا گرفتار شوی، همانا زبان بلا را می‌آفریند، بدان که خواهی مرد و مؤاخذه خواهی شد. بنابراین اگر چیزی را که نمی‌دانند به زبان آوردی، باید درستی‌اش را ثابت کنی.»

(يعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب، ۳۹۴/۵ به نقل از امثال ابی عكرمة)

۲. مزن بی تأمل به گفتار دم نکو گو و گر دیر گویی چه غم؟

(سعدی، ۱۳۶۸ دیباچه / ۵۶)

لَا تَقُلْ بِغَيْرِ تَفْكِيرٍ (الثعالبی النیسابوری، بردالاکباد فی الاعداد ۱۰۵)

قس: إذا تمّ العقلُ نَقَصَ الكلامُ «چون خرد کمال گیرد، گفتار نقصان پذیرد.»

(نهج البلاغه، کلمات قصار ۷۱، ص ۳۷۱)

۳. تا ندانی که سخن عین صواب است مگوی و آنچه دانی که نه نیکوش جواب است، مگوی

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، حکایت ۱۳، ص ۱۵۹)

هر که سخن نسنجد، از جواب سخن برنجد

تا نیک ندانی که سخن عین صواب است باید که به گفتن دهن از هم نگشایی

(همان، باب ۸، ص ۱۸۶)

لَا تَقُلْ مَا يَسُوءُكَ جَوَابُهُ «سخنی را بر زبان میاور که پاسخش ناراحت می کند.»

(الثعالبی النیسابوری، أحاسن المحاسن، ۱۵۴)

رُؤْمَ الكلامِ حَذَرَ الجوابِ «در احتراز از پاسخ نامطلوب سخت را مهار کن.»

(رازی، ۱۳۶۸، امثال و حکم ۲۹۲)

۴. ... موافقت رای ملک اولی ترست تا اگر خلاف صواب آید بعلت متابعت او

از معاتبت ایمن باشم. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۳۱، ص ۸۱)

جَانِبِ السُّلْطَانِ وَاحِدَرٍ بِطُشَةٍ لَا تُعْبَانِدُ مَنْ إِذَا قَالَ فَعَلَّ

(ابن الوردی)

«از پادشاه و خشمش بر حذر باش. با کسی که هر چه بگوید، انجام میدهد (تواناست)،

دشمنی مکن.» (یعقوب، موسوعة الأمثال اللبنانية، ۱۹۱۹، ۳/۱۲۲۴)

۵. یکی را از علما پرسیدند که کسی با ماهرویی در خلوت نشسته... هیچ باشد

که به قوت پرهیزگاری از وی سلامت بماند؟ گفت: اگر از مهرویان سلامت

ماند از بدگویان نماند. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۵، حکایت ۱۱، ص ۱۳۹)

من دخل مداخل السوء أتهم «کسی که وارد مکان‌های بد شود متهم خواهد

شد.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۵/۴۴۲ به نقل از مجمع الامثال للمیدانی ۲/۳۲۷).

دع المعاجیل لِطَمَلٍ أَرْجَلٍ (معاجیل جمع معجل: الطریق المختصر إلى المنازل والمیاه. الطمل: اللص. الأرجل: الصلب الرَّجُلُ يُضْرَبُ فِي الْحَثِّ عَلَى التَّبَاعُدِ مِنْ مَوَاضِعِ التُّهْمِ) «مبهرهای باریک را برای دزد چابک واگذارید.» (مثلی است برای تشویق به احتراز از قرار گرفتن در مواضع تهمت.) (همان، ۱۷/۴ به نقل از مجمع الامثال للمیدانی ۲۷۰/۱)

۶. به عذر و توبه توان رستن از عذاب خدای ولیک می نتوان از زبان مردم رست (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۲، حکایت ۲۲، ص ۹۶)

السنة النَّاسِ لَا تَمْلِكُ «زبان مردم در اختیار کسی نیست.» (بهمینار، ۱۳۶۹، ۲۵۳).

قس: دهان مردم را نمی توان بست.

۷. نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست تا بخلاف آن کار کنی که عین صواب است. (سعدی، ۱۳۶۸ باب ۸، ص ۱۷۳)

ثَلَاثَةٌ لَا مَنْتَظَرُ... وَالنَّصِيحَةُ مِنَ الْعَدُوِّ «سه چیز است که مطلوب نیست... نصیحت پذیرفتن از دشمن...» (الثعالبی النیسابوری، ۱۹۶۱، بردالاکباد فی الاعداد، ۱۲۰).

۸. هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۱، ص ۵۸)

مَنْ ضَاقَ صَدْرُهُ اتَّسَعَ لِسَانُهُ «آن که دلش تنگ شود (بی تاب شود)، زبانش گشاده گردد.»

(یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب / ۵ / ۴۵۱ به نقل از العقد الفرید / ۳ / ۸۱)

۹. قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه بکُفر یا بشکایت برآید از دهنی

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۲)

قس: دَعِ الْإِيَّامَ تَفْعَلْ مَا تَشَاءُ وَطِيبْ نَفْسًا إِذَا حَكَمَ الْقَضَاءُ

«بگذار روزگار هر چه خواست بکند، هنگامی که می بینی سرنوشت حاکم است، دغدغه خاطر نداشته باش.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب / ۶ / ۳۴ به نقل از دیوان شافعی، ۳۹).

يَفِرُّ مِنَ الْمَنِيَّةِ كُلِّ حَيٍّ وَلَا يُنْجِي مِنَ الْقَدَرِ الْحَذَارُ

«هر زنده‌ای از مرگ می‌گریزد در حالی که هیچ هشدار (کسی را) از سرنوشت نمی‌رساند.» (همان، ۱۰۰/۶ به نقل از المستطرف، ۶۲).

۱۰. جالینوس ابلهی را دید دست در گریبان عالمی زده، و بی‌حرمتی همی کرد. گفت: اگر این دانا بودی کار او با نادان بدین جایگه نرسیدی. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۴، حکایت ۵، ص ۱۲۹).
حکیمی که با جهال در افتد باید که توقع عزت ندارد. (همان، باب ۸، ص ۱۷۹).

کاروانی در زمین یونان بزدند و نعمت بی‌قیاس بردند. بازرگانان گریه و زاری کردند و خدای و پیغمبر شفیع آوردند سودی نداشت. ... لقمان حکیم در آن میان بود. یکی از کاروانیان گفتش: کلمه‌ای چند از موعظه و حکمت با اینان بگوی... که دریغ است چندین مال که ضایع شود. گفت: دریغ کلمه حکمت باشد با ایشان گفتن. (همان، باب ۲، حکایت ۱۸، ص ۹۳)

بطلمیوس قال: لا ینبغی للحکیم یخاطب الجاهل (التعالی النیسابوری، الایجاز والاعجاز: ۱۰).
قال السقراط: لا ینبغی للأدیب أن یخاطب الجاهل (التعالی النیسابوری، ۱۹۶۱ م، التمثیل، ۱۷۵).

عسی (ع) قال: لاتنطقوا بالحکمة عند الجهال فتظلموها «نزد نادانان ستیزه‌جو زبان به حکمت مگشایید که اگر چنین کنید به آن ستم کرده‌اید.» (همان، ۱۵) (۲)
۱۱. دانا چو طبله عطّارست، خاموش و هنرنمای و نادان چو طبل‌غازی بلند آواز و میان تهی (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۰)
إذا تمّ العقلُ نقصَ الكلامُ «چون خرد کمال‌گیرد، گفتار نقصان پذیرد.» (نهج البلاغه، کلمات قصار ۷۱، ص ۳۷۱) (۳)

۱۲. مشورت با زنان تباه است (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۷۹)
أوهنُّ من رأی النساء «سست‌تر از رأی زنان» (یعقوب، ۱۹۹۵ م، موسوعة الأمثال العرب، ۲۸۲/۳ به نقل از ثمار القلوب، ۳۰۶)

ما أمرُ العذراءِ فی نوسی القوم؛ یضربُ فی ترکی مشاورة النساءِ فی الأمور. «در عزم قوم‌نظر دختران‌جایی ندارد؛ ضرب‌المثلی است برای پرهیز از رایزنی با زنان در امور.» (همان، ۲۶۸/۵ به نقل از مجمع‌الامثال للمیدانی ۲/۲۷۳).

۱۳. نه هر سخن که برآید، بگوید اهل شناخت به سرّ شاه سر خویشان نشاید باخت

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۴، حکایت ۸، ص ۱۳۰)

الملوک یعفون إلا عن إفشاء السرّ «پادشاهان جز افشای رازهاشان، از گناهان دیگر

در می گذرند.» (التعالی النیسابوری، الایجاز والاعجاز، ۱۱۷)

الملوک تحتمل كل شیء الا ثلاثة أشياء، إفشاء السرّ، والقّدح فی الملک والتّعرض للحرم

(ابن قتیبه، ۱۹۴۷، الاشریة، ۳۹)

۱۴. عطای او به لغای او بخشیدم (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۱۲، ص ۱۱۳)

قس: دَعَّ خَيْرَهَا لِشَرِّهَا «برای (پرهیز از) شرّش، از خیرش بگذر.» (یعقوب، ۱۹۹۵م،

موسوعة أمثال العرب، ۱۴/۴ به نقل از العقد الفريد، ۱۳۳)

۱۵. مبر حاجت به نزدیک ترش روی که از خوی بدش فرسوده گردی

اگر گویی غم دل، با کسی گوی که از رویش بنقد آسوده گردی

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۱۲، ص ۱۱۳)

أطلب الخیر من حسان الوجوه «احسان و خیر را از کسانی بخواه که خوشرویند.»

(السیوطی، ۱۳۵۲ ق، الجامع الصغیر ۴۳/۱، یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية، ۱۱۹/۱)

قس: وجهه الکریم خصیب «بزرگوار و بخشنده گشاده روست.»

وما الخصب للأضياف أن يكثر القرى ولكنما وجهه الکریم خصیب

(اسحاق بن حسان بن قوهی المعروف بالخریمی)

«گرامی داشتن میهمانان، رنگین کردن سفره نیست، بزرگوار و بخشنده

گشاده روست.» (میزبان باید گشاده رو باشد.)

(رازی، ۱۳۶۸، الأمثال و الحكم، ۱۴۱ به نقل از البيان والتبيين، ۱۱/۱)

۱۶. در عقد بیع سرایی متردد بودم. جهودی گفت: بخر که... هیچ عیبی ندارد.

گفتم: بجز آن که تو همسایه منی.

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۴، حکایت ۹، ص ۱۳۰)

بعث جاری ولم أبع داری: یضرب مثلاً للرجل یترک داره لسوء معاملة جاره «همسایه ام را

فروختم نه خانه ام را؛ مثلی است برای موردی که کسی به دلیل بد رفتاری همسایه اش،

خانه اش را ترک می کند یا میفروشد.»

یلوموننی أن بعت بالرخص منزلی
ولم یعلموا جاراً هناک ینغص
فقلت لهم: کفوا الملام فانما
بجيرانها تغلو الدیار وترخص
(راجی الاسمر)

«سرزنش می کنند که خانه ام را ارزان فروخته ام در حالی که همسایه ام را نمی شناسند که عیشم را منغص کرده است؛ به سرزنش کنندگانم گفتم: بس کنید! به همسایه هاست که خانه ها گران یا ارزان می شود.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب، ۳/۳۲۷ به نقل از کنوزالحکمة: ۱۵۷)

قس: الجار قبل الدار (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب، ۳/۴۸۲ به نقل از جمهرة الأمثال، ۱/۲۱۹، الیوسی، ۱۴۰۱، ق، زهرالاکم، ۵۸/۲، ابن عبدربه، ۱۹۸۹، ۳/۱۱۵، الامثال لمجهول، ۴۱، المستقصى ۱/۳۰۸) (۴)

۱۷. کژدم را گفتند: چرا به زمستان بیرون نمی آیی؟ گفت: به تابستان چه حرمت دارم که به زمستان نیز بیرون آیم؟ (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، حکایت ۹، ص ۱۵۸)

قیل للعقرب: لِمَ لَا تَشْتَمِسُ فِي الشَّتَاءِ؟ قَالَتْ: مِنْ حُسْنِ أَثَرِي عِنْدَهُمْ فِي الصَّيْفِ أَبْرَزْتُ إِلَيْهِمْ فِي الشَّتَاءِ؟ «به عقرب گفتند چرا در زمستان آفتابی نمی شوی؟ گفت: برای خاطرۀ خوبی که در تابستان از من دارند، زمستان نزدشان بروم؟» (التعالی النیسابوری، ۱۹۶۱، م، التمثیل ۳۷۹)

۱۸. وقتی به لطف گوی و مدارا و مردمی باشد که در کمند قبول آوری دلی

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۷۰)

قلوبُ الرِّجالِ وحشیةٌ فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ «دل های مردمان رمنده است هر که آن را به خود خو داد، روی بدو نهاد.» (نهج البلاغه، کلمات قصار ۵۰، ص ۳۶۹)

۱۹. بنده حلقه بگوش ار نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۶، ص ۶۴)

الناس عیب الإحسان (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۵/۵۰۶ به نقل از جمهرة الأمثال، ۲/۳۰۳، الميدانی، ۱۹۸۷، مجمع الامثال ۲/۳۵۸)

ومن وجد الاحسان قیداً تَقَيَّدَا (رازی، ۱۳۶۸، امثال و حکم، ۳۰۰ به نقل از شرح دیوان متنبی ۱۹۴)

أَحْسِنِ إِلَى النَّاسِ تَسْتَعْبِدُ قُلُوبَهُمْ
فَطالَمَا اسْتَعْبَدَ الْإِنْسَانَ إِحْسَانُ

(ابوالفتح بستي)

«به مردمان احسان نما تا دل‌هاشان را زیر فرمان خودآوری، چه بسیار انسان‌هایی که بنده احسان شدند.» (به نقل از موسوعة الأمثال اللبنانية ۱۵۰۱/۳)

جُلبِتَ (جُلبِتَ؟) القلوبُ على حبٍّ من أحسنَ إليها وبُغضٍ من أساءَ بها «دل مردمان به دوستی کسانی می‌گراید که بدیشان احسان کرده و دشمن آنانی می‌گردد که بدیشان بدی کرده‌اند. (جُلبِتَ: دلها بر دوستی کسانی که به ایشان احسان کرده و دشمنی کسانی که بدیشان بدی کرده، سرشته شده است.)» (الثعالبي النيسابوري، الإيجاز والاعجاز^(۵))

۲۰. هر که بر زیردستان نبخشد به جور زیردستان گرفتار آید. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۸)

إذا ظلمتَ من دونك فلا تأمنُ عقابَ (عذاب) من فوقك «اگر به زیردستت ستم کردی از ستم ما فوقت در امان نباش.» (الثعالبي النيسابوري، ۱۹۶۱م، التمثيل ۱۴، به نقل از مجمع الامثال للميداني ۶۰/۱)

إِرْحَمِ تُرْحَمِ

(يعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة أمثال العرب ۲۹۱/۲ به نقل از العقد الفريد ۱۸۹/۲)

۲۱. رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان و عفو کردن از ظالمان جورست بر درویشان. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۷۱)

على الملوك بعد ذلك ألا يتركوا محسناً ولا مسيئاً مادونَ جزاءٍ فإنهم إذا تركوا ذلك تهاونَ المحسینُ واجترأَ المسيءُ وفسدَ الامرُ و بطلَ العملُ «بر پادشاهان است که نیکوکار و بدکار را بدون پاداش و جزا رها نکنند اگر چنین کردند این رفتارشان نیکوکاران را در کار نیک سست میکند و بدکاران را در بدی کردن جری، و کارها به تباهی کشیده میشود.» (ابن عبدربه، ۱۹۸۸، العقد الفريد، ۴۵/۱)

قس: تأمیر الأراذل، تدمیر الأفاضل «امیر گردانیدن اوباش، نابود کردن دانشمندان است.» (يعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة أمثال العرب ۳/۳۶۶ به نقل از زهرالاکم، ۸۳/۱)

۲۲. مردم آزاری را حکایت کنند که سنگی بر سر صالحی زد. درویش را مجال انتقام نبود. سنگ را با خود همی داشت تا وقتی که ملک را بر آن لشکری خشم آمد و او را در چاه کرد. درویش درآمد و سنگش در سر انداخت. ... گفت: از جاهت می‌اندیشیدم. اکنون که در چاهت دیدم فرصت غنیمت شمردم. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۲۱، ص ۷۵)

قس: اِذَا لَمْ تَسْتَطِيعْ شَيْئاً فَدَعَهُ وَجَاوِزِهِ اِلَى مَا تَسْتَطِيعُ

(عمرو بن معدی کرب)

«هنگامی که از عهده کاری بر نمی آیی، آن را واگذار و به کاری پرداز که در توان توست.» (الثعالبی النیسابوری، الایجاز والاعجاز، ۴۱ به نقل از التمثیل ۶۵)

۲۳. با طایفه‌ای بزرگان به کشتی در نشسته بودم. زورقی در پی ما غرق شد. دو برادر به گردابی در افتادند یکی از بزرگان ملاح را گفت: بگیر این هر دو را تا صد دینارت بخشم. ملاح در آب افتاد تا یکی برهانید دیگری مرده بود... گفت: ... دیگر آن که میل خاطر من به رهانیدن این یکی بیشتر بود که وقتی در راه مانده بودم و مرا بر شتری نشانند و از دست آن یکی تازیانه خورده بودم در طفولیت. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱ حکایت ۳۵، ص ۸۳-۸۲)

مَنْ يَزْرَعُ خَيْرًا يَحْصُدُ رَغَبَةً وَمَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَحْصُدُ نَدَامَةً «آن که تخم نیکی بکارد مطلوبش را درو خواهد کرد و آن که بذر بدی کشت، پشیمانی درو خواهد کرد.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعه أمثال العرب ۵/ ۴۸۳)

۲۴. رزق اگر چه مقسوم است، به اسباب حصول آن تعلق شرط است
رزق هر چند بی گمان برسد شرط عقل است جستن از درها
(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۲۸، ص ۲۲)

الرِّزْقُ مَقْسُومٌ (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعه أمثال العرب ۴/ ۱۱۱ به نقل از الأمثال النبویة)
أَجْمَلُ فِي الطَّلَبِ، فَسَيَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ «در طلب روزی شکبیا باش تا روزی
مقدر تو برسد.» (الثعالبی النیسابوری، ۱۹۶۱ م، التمثیل، ۴۳۳)^(۶)
قس: أَلْقِ دُلُوكَ فِي الدَّلَاءِ «دلوت را همراه دیگر دلوها (به چاه آب) بینداز.»

ولكن ألقى دلوک فی الدلاء وليس الرزق عن طلب حثيث
تجىء بمليها طورا وطورا تجىء بجماة وقليل ماء
(ابوالاسود الدؤلی)

«روزی به واسطه اصرار در طلب آن حاصل نمیشود ولی تو همراه دیگران دلوت را در میان دیگر دلوها (به چاه) بینداز (در طلب روزی باش)؛ گاه دلو از چاه پر آب خواهد آمد و گاه با آبی اندک.»

(یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۱/۳ به نقل از التبیان ۱۶۰، ۲۰۴، ۴۲۵، جمهرة الامثال ۱/۱-۷۳، فصل المقال ۲۹۳، کتاب الامثال ۱۹۹، المستقصى ۳۳۸/۱، مجمع الامثال للمیدانی ۹۰/۲، الامثال لمجهول ۲۱)

۲۵. تا رنج نبیری گنج بر ندری (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۲۸، ص ۱۲۵)

تریدین لقیان المعالی رخیصة ولا بدّ دون الشهد من ابر النحل
(متنی)

(یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۱۷۵/۶ به نقل از دیوان متنبی ۴/۴، الرازی ۱۳۶۸، الامثال و الحكم، ۴۹، الامثال السائرة من شعر المتنبی ۷۴، التعلیٰ التیسابوری، ثمار القلوب ۵۰۷)

۲۶. هر جا که گل است خار است و با خمر خمار است و بر سر گنج مار است و آن جا که در شاهوار است نهنگ مردم خوار است. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، جدال سعدی با مدعی، ص ۱۶۷)

ذريني أنل ما لا ينال من العلى فصعب العلى في الصعب والسهل في السهل
تریدین تحصیل المعالی رخیصة ولا بدّ دون الشهد من ابر النحل

«بگذار تا به بزرگی دست نیافتنی نایل آیم، (دست یافتن به) بلندیهای دشوار، دشوار است و آسانی در زمین هموار و پست است؛ نیل به درجات عالی را ارزان میجویی ولی (در به دست آوردن) عسل چاره‌ای از نیش زنبور نیست.» ابر النحل (تضرب فی الوصول الی المحبوب بمقاساة المکرهه) (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة امثال العرب ۲/۳۰؛ همان، ۱۷۵/۶)

۲۷. به نانهاده دست نرسد و نهاده هر کجا که هست برسد. (سعدی، ۱۳۶۸ باب ۸، ص ۱۸۳)
 وليس لمقدورٍ من الأمر مدفعٌ ولا فى الذى لم يقضه الله مطمع
 «تقدیر دفع کردنی نیست و به آنچه در قضای الاهی نیامده طمع نمیتوان بست.»
 (رازی، ۱۳۶۸، امثال و حکم ۴۶)

۲۸. به رنج و سعی کسی نعمتی بدست آرد دگرکس آید و بی رنج و سعی بردارد
 (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، جدال سعدی با مدعی، ص ۱۶۴)

قد يجمعُ المالَ غيرُ آكله ويأكلُ المالَ غيرُ من جمعه
 (الأضبط بن قريع)

«گاه آن که ثروت میاندوزد از آن بهره‌ای نمیبرد و دیگران از آن برخوردار
 میگردند.» (التعالی النیسابوری، الایجاز والاعجاز ۳۹)

۲۹. جُد ولا تمننُ لأنَّ الفائدةَ اليك عائدةٌ، یعنی ببخش و منت منه که نفع آن به تو
 بازگردد.

درخت کرم هر کجا بیخ کرد گذشت از فلک شاخ و بالای او
 گر امیدواری کز او برخوری به منت منه از بر پای او
 (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۶۹)

فإنَّ المَنَّ يَبْطِلُ الاحسانَ «منت نهادن ارج نیکی را ببرد.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳،
 ص ۳۴۰)

المَنَّةُ تَهْدِمُ الصَّنِيعَةَ «منت گذاشتن، احسان و بخشش را نابود میکند.»
 (یعقوب، ۱۹۹۵ م، موسوعة الأمثال، ۴۹۱/۵ به نقل از کتاب الأمثال ۶۶، الأمثال لمجهول ۳۸، المستقصى ۳۵۰/۱،
 الميدانی، ۱۹۸۷ م، مجمع الأمثال ۲/۲۸۷)

خيرُ المعروفِ ما لم يتبعه منُّ «بهترین احسان آن است که منت در پی نداشته
 باشد.» (التعالی النیسابوری، ۱۹۶۱ م، التمثیل ۴۲۳)

۳۰. الكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَى ' (سعدی، ۱۳۶۸، دیباچه ۵۴)

أَنْجَزَ حُرًّا مَا وَعَدَ «آزاده به وعده‌اش عمل می‌کند.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال
 اللبنانية ۱۴۳/۳-۱۴۴)

وَعَدُّ الْكَرِيمِ أَلْزَمُ مِنْ دَيْنِ الْغَرِيمِ (اسماعیل بن عبّاد) «وعدۀ بزرگوار الزام‌آورتر از بدهی بدهکار است؛ ممکن است که بدهکار بدهیش را نپردازد ولی نمیشود بزرگوار به وعده‌اش عمل نکند.» (الثعالبی النیسابوری، الایجاز والاعجاز ۲۸)

۳۱. آز بگذار و پادشاهی کن گردن بی طمع دراز بود

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۲۹، ص ۱۲۶)

قس: الْحُرُّ عَبْدٌ إِذَا طَمِعَ وَالْعَبْدُ حُرٌّ إِذَا قَبِعَ «آزاد اگر طمع بورزد بنده است و برده اگر قانع باشد، آزاد است.»

(یعقوب، ۱۹۸۹م، موسوعة الأمثال اللبناية ۶۲۹/۲، موسوعة أمثال العرب، ۵۴۹/۳ به نقل از مجمع الأمثال للمیدانی ۲۳۰/۱)

أَذَلَّ الْحِرْصُ أَعْنَاقَ الرِّجَالِ «حرص و طمع، بزرگان را به ذلت کشانده است.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۲۷۵/۳ به نقل از زهرالاکم ۱۴۰/۲)

۳۲. مطلب‌گر توانگری خواهی جز قناعت که دولتی است هنی
ای قناعت تو انگرم‌گردان که ورای تو هیچ نعمت نیست

(سعدی، باب ۲، حکایت ۲۷، ص ۹۸؛ باب ۳، حکایت ۱، ص ۱۰۹)

كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا «قناعت دولتمندی را بس.»

(نهج البلاغة، کلمات قصار ۲۲۹، ص ۳۹۹؛ خیر الغنی القناعة (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۶۴۸/۳ به نقل از العقد الفرید ۱۰۸/۳)؛ خیر الغنی القنوع (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۶۴۸/۳ به نقل از زهرالاکم ۲۰۶/۲، ابن عبدربه ۱۹۸۸، العقد الفرید ۱۰۸/۳، فصل المقال ۲۹۰، اللسان ۲۹۸/۸ ذیل قنع، المیدانی، ۱۹۸۷م، مجمع الامثال ۲۴۴/۱)

أَنَّ الْقُنُوعَ الْغِنَى لَا كَثْرَةَ الْمَالِ (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة الأمثال العرب ۹۴/۳ به نقل از جمهرة الأمثال ۱۷۹/۱)

۳۳. خوان بزرگان اگر چه لذیذ، خرده انبان خویش از آن بلدت تر. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۴)

لَا تَأْكُلْ خُبْزَكَ عَلَى مَائِدَةِ غَيْرِكَ (همان ۳۱ / ۵ به نقل از مجمع الأمثال للمیدانی ۲۵۹ / ۲)

۳۴. کریمان را به دست‌اندر، درم نیست خداوندان نعمت را کرم نیست

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، جدال سعدی با مدعی، ص ۱۶۳)

أَكْثَرُ الْوَاجِدِينَ مَنْ لَا يَجُودُ وَأَكْثَرُ الْأَجَاوِدِ مَنْ لَا يَجِدُ «بیشتر داریان بخیلند و بیشتر سخاوتمندان درویش». (الثعالبی النیسابوری، ۱۹۶۱ م، التمثیل، ۴۰۹)

قس: كَفَى حَزَنًا أَنْ الْجَوَادَ مُقْتَرًا عَلَيْهِ وَلَا مَعْرُوفَ عِنْدَ بَخِيلِ (ابونواس)

«همین اندوه بس که کریم و بخشنده تهی دست است و از بخیل هیچ سخاوت و بخششی بر نیاید.»

(الثعالبی النیسابوری، ۱۹۶۱، التمثیل ۸۰ به نقل از شرح دیوان مثنوی ۴۴۱/۲، الأعجاز والایجاز ۱۶۴)

۳۵. چون ابر آذارد و نمی بارند. (سعدی، ۱۳۶۸ باب ۷، جدال سعدی با مدعی، ص ۱۶۴)

أرى خالاً ولا أرى مطراً (الخال: السحاب يرجى منه المطر (يضرب للغنى لا يُصاب منه خير) «ابر تیره ای میبینم که بی باران است- در موردی گفته میشود که از ثروتمندی خیری به کسی نمیرسد.»

(يعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۲/۲۸۵، به نقل از مجمع الأمثال للميداني ۳۰۴/۱)

۳۶. ده آدمی بر سفره ای بخورند و دو سگ بر مرداری بهم به سر نبرند. (باب ۸، ص ۱۷۵)

حرص الكلب، تقول العرب: فلانٌ أحرصُ من كلبِ عليّ جيفةً. «حرص سگ.

عرب می گوید: فلانی حریص تر است از سگ به مردار.» (الثعالبی النیسابوری، ثمارالقلوب ۱۳۹۷، به نقل از التمثیل ۳۵۵)

۳۷. بلایی زین جهان آشوب تر نیست که رنج خاطرست، ار هست وور نیست

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۲، حکایت ۲۷، ص ۹۸)

مَنْ نَالَ الدُّنْيَا مَاتَ بِهَا وَمَنْ لَمْ يَنْلُهَا مَاتَ حَسْرَةً عَلَيْهَا «آن که به دنیا رسید به واسطه (دست یافتن به) آن مُرد و آن که بدان دست نیافت در حسرتش مُرد.»

أَفٍّ مِنْ أَشْغَالِهَا إِذَا أَقْبَلَتْ وَمِنْ حَسْرَاتِهَا إِذَا أَدْبَرَتْ «اف بر سرگرمیهای دنیا هنگامیکه به کام توست و اف بر حسرتهایی که از روی برگرداندنش میخوری.»

(الثعالبی النیسابوری، ۱۹۶۱ م، التمثیل ۲۴۹)

۳۸. یکی از ملوک مدت عمرش سپری شد و قایم مقامی نداشت.

وصیت کرد که با مدادان نخستین کسی که در این شهر آید تاج شاهی بر سر وی

نهیید و تفویض مملکت بدو کنید. اتفاقاً اول کسی که در آمد گدایی بود... ارکان دولت و اعیان حضرت وصیت ملک بجای آوردند... تا یکی از دوستانش که در حالت درویشی قرینش بود از سفر باز آمد و در چنان مرتبه دیدش. گفت منت خدای را عزّ وجلّ، که گلت از خار برآمد... گفت ای یار عزیز تعزیتم گوی، چه جای تهنیت است؟ آن دم که تو دیدی غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۲، حکایت ۲۷، ص ۹۸)

قمیصٌ بلا کُمُ أحسنُ من الهَمِّ «پیراهنِ بدون آستین بهتر است از غم (آن)». (۷)
۳۹. ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی بحیف و توانگران را دادی بطرح... میگفت: ندانم این آتش از کجا در انبار هیزم افتاد. گفت: از دود دل درویشان.

به هم بر مکن تا توانی دلی که آهی جهانی بهم بر کند

(همان، باب ۱، حکایت ۲۶، ص ۷۸)

دَعَتْ عَلَیْكَ طَالَمَا ظَلَمْتَ ولن تردّ يدٌ مظلومةً أبداً

«دستهای مظلومان مادام که ستم می بینند به نفرین تو بلند است، هیچگاه دعای ستم دیده رد نمیشود.» (الثعالبی النیسابوری، ثمارالقلوب ۶۷۴)

۴۰. هرگز دیدی دست دغایی بر کتف بسته یا بینوایی به زندان نشسته یا پرده معصومی دریده یا کفی از معصم بریده الأ بعلت درویشی؟ (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، جدال سعدی با مدعی، ص ۱۶۵)

الْخَلَّةُ تَدْعُو إِلَى السَّلَّةِ (الْخَلَّةُ: الْفَقْرُ وَالْحَاجَةُ؛ السَّلَّةُ: السَّرْقَةُ وَقَالَ الْمِيدَانِيُّ: يَجُوزُ أَنْ يَرَادَ بِالسَّلَّةِ سَلُّ السِّيُوفِ) «فقر به دزدی دعوت میکند.»

(يعقوب، ۱۹۸۹ موسوعة الأمثال اللبنانية ۶۳۶/۳ به نقل از زهرالاکم ۱۹۸/۲، اللسان ۳۴۲/۱۱ ذیل سلال، ۲۱۵/۱۱ ذیل خلل، المستقصى ۳۱۵/۱، الميداني، ۱۹۸۷، ۲۴۱/۱)

۴۱. همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۷۵)

كل امرئٍ في نفسه عاقلٌ يا ليت شعري فمن الجاهل؟

«همه خود را عاقل می‌پندارند کاش میدانستم که بی‌عقل کیست.» (رازی، ۱۳۶۸، امثال و حکم ۱۳۸)

۴۲. کوتاه خردمند به از نادان بلند، نه هرچه بقامت مهتر بقیمت بهتر. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۳، ص ۵۹)

قس: لا تُكَالُ الرِّجَالُ بِالْقَفْزَانِ (قفزان جمع قفیز) «مردان با پیمانۀ سنجیده نمی‌شوند.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعۀ أمثال العرب ۵/ ۶۵ به نقل از مجمع الأمثال للمیدانی ۲/ ۲۵۹) (۸)

۴۳. گاه باشد که کودکی نادان بغلط بر هدف زند تیری

(سعدی، ۱۳۶۸ باب ۳، حکایت ۲۸، ص ۱۲۶)

كَالصَّيْدِ يُحْرَمُهُ الرَّامِي الْمُجِيدُ وَقَدْ يَرْمِي فَيَحْرُزُهُ مَنْ لَيْسَ بِالرَّامِي

«گاه آنکه تیراندازی نمیداند موفق به شکار صیدی میشود که تیرانداز ماهر از شکار آن باز میماند.» (رازی، ۱۳۶۸، ۱۱۱)

۴۴. نه هر که موی شکافد به تیر جوشن خای به روز حمله جنگاوران بدارد پای

به کارهای گران مرد کار دیده فرست که شیر شرز درآرد به زیر خم کمند

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، حکایت ۱۷، ص ۱۶۱)

أرسله طباً ولا ترسله طاطاً (طب: الفحل الطب، الماهر الحاذق بالضراب، يوصف به الرجل الخبير العالم الحاذق؛ الطاط: الفحل... يوصف به الرجل الشجاع؛ يضرب في تفضيل المهارة والحدق على التهور والشجاعة) «به جای دلاوری بی‌باک، برایش طیبی حاذق بفرست، ضرب‌المثلی است در برتری مهارت و دانش بر قدرت و زور بازو در امور.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعۀ أمثال العرب ۲/ ۲۹۷ به نقل از لسان العرب ۱/ ۵۵۴ ذیل طب)

رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن (باب ۶، حکایت ۴، ص ۱۵۱)

قس: قلیل دائم خیر من کثیر منقطع (الثعالبی النیسابوری، الایجاز والاعجاز ۲۹)

۴۵. فواید سفر بسیارست از نزهت خاطر و جرّ منافع و دیدن عجایب و شنیدن غرایب

و تفرّج بلدان و مجاورت خلآن و تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتسب و معرفت

یاران و تجربت روزگاران. (سعدی، ۱۳۶۸ باب ۳، حکایت ۲۸، ص ۱۲۰)

من فضل السفر أن صاحبه يرى من عجائب الأمصار و بدائع الأقطار و محاسن الآثار ما يزيد
علماً بقدرة الله و حكمته و يدعوه الى شكر نعمته (الثعالبي النيسابوري، ۱۹۶۱، التمثيل، ۳۹۹)

المسافر يسمع العجائب و يكسب التجارب و يجلب المكاسب (همان، ۳۹۹)

قس: في التوراة: يا بن آدم! أحدث سفراً أحدث لك رزقاً.

البركات في الحركات «از تو حرکت، از خدا برکت» (همان، ۳۹۹)

۴۶. هندویی نطف اندازی همی آموخت. حکیمی گفت: تو را که خانه نیین است،
بازی نه این است. (سعدی، ۱۳۶۸ باب ۷، حکایت ۱۳، ص ۱۵۹)

من كان بيته من الزجاج لا يرمى الحجارة «کسی که خانه اش از شیشه است سنگ
اندازی نمی کند.» (وطواط، ۱۳۷۶، ۱۰۷)

ورام رمى الناس بالحجر مع كون بيته من الزجاج (القاضي التستري، ۱۳۶۷، الصوارم المهرقة ۲)

۴۷. از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم وگر با چنو صد برآیی به جنگ

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۸، ص ۶۵)

اتَّقُوا ضَرْبَةَ الْجَبَانِ إِذَا خَافَ. لِأَنَّهُ لَا يُبْقِي وَلَا يَدْرُ «از ضربت بزدل، هنگامی که
ترسیده باشد بر حذر باش که (از بیم زیاد، در دفاع از خود یا حمله) از چیزی
فروگذار نمی کند.»

عصا الجبان أطول «چوبدست بزدلان بلندتر است (و لابد خطرناک تر).»
(الثعالبي النيسابوري، ثمار القلوب ۶۸۱)

۴۸. حلم شتر چنان که معلوم است اگر طفلی مهارش گیرد و صد فرسنگ برد
گردن از متابعتش نییچد (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۵)

المؤمنون هينون لينون كالجمل الأنف إن قيد إنقاد وإذا أُنِيخَ على صخرة استناخ

«مؤمنان متواضع و نرمخویند مانند شتر رام که اگر به سمتی هدایتش کنند مطیع است و اگر

روی صخره ای بخوابانندش می خوابد.» (سیوطی، ۱۳۵۲، الجامع الصغير ۵۷۲/۲)

۴۹. اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی گردد. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۱)

الودعة إلى الودعة قِلادة (أى: القليل إلى القليل كثير) «صدف به صدف میشود

گردنبند.»

(یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۵ / ۶۵۰ به نقل از المستقصى ۱/۳۵۵)^(۹)

۵۰. همچنان از نهیب برد عجز
شیر ناخورده طفل دایه هنوز
(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۲، حکایت ۳۲، ص ۱۰۱)

برد العجوز؛ فيه أقاويل مختلفة، فمنها أن عجوزاً دهرية كاهنة من العرب كانت تخبر قومها
ببرد يقع في أواخر الشتاء... فلم يلبثوا إلا مُدَّدة حتى وقع بردٌ شديدٌ أهلكَ الزرع والضرع
فقالوا: هذا برد العجوز، يعنون العجوز التي كانت تُنذر به... قال ابن الرومي:

كنتُ عند الأمير أيده لله لامرٍ وذاك في تموز
فتغنني فـهـزني البرد حتى خلت أني في وسطِ بردِ العجوز
ضبط بيت در دیوان ابن الرومی متفاوت است:

كنتُ عند الأمير عيسى بنِها رو نَ وفهمٌ وذاك في تموز
فتغننت فـهـزني القـرُّ حتى خلت أني في وسطِ بردِ العجوز
(ديوان ابن الرومي، ۴۵۶۳)

«سرمای پیرزن؛ درباره آن قولهای مختلفی است. یکی آنکه: کاهنه فرتوتی
از عرب قوم خود را از سرمای شدیدی در اواخر زمستان خبر داد، چیزی
نگذشت که سرمایی شدید واقع شد و کشت و دام را نابود کرد. مردم گفتند: این
سرمای پیرزن است. یعنی سرمایی که پیرزن از آن خبر داده بود.
در گرمای شدید تموز برای کاری نزد امیر بودم؛ آوازی (بارد) خواند که سرما
(ی آن) مرا لرزاند چنان که گمان کردم در میانه سرمای پیرزن هستم.
(الثعالبي النيسابوري، ثمارالقلوب ۳۱۳، ۳۱۵)

(ب)

۵۱. اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم. (سعدی، ۱۳۶۸، دیباچه ۵۶)
العجلة فيها ندامة والتأني فيها سلامة (يعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبانية ۲/۹۷۶) و در
مثل زیر نیز این مفهوم تا حدی دیده می شود:

من تأني أدرك ما تمنى «آن که آهستگی پیش گرفت به آنچه خواست نایل گردید.»
(يعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۵ / ۴۳۲ به نقل از مجمع الأمثال للميداني)

۵۲. هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۲، حکایت ۴، ص ۸۷)

من نم لک، نم علیک «کسی که نزد تو سخن چینی کند از تو نیز نزد

دیگران سخن چینی خواهد کرد.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعه الأمثال اللبنانية ۳/ ۱۴۷۶)

من نقل لک، نقل عنک «هر که از دیگران برای تو بگوید، از تو نیز برای دیگران خواهد

گفت.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعه الأمثال اللبنانية ۳/ ۱۴۷۵)

هر چه در دل فرو آید در دیده نکو نماید (سعدی، باب ۵، حکایت ۱، ص ۱۳۳)

حَبِيبُكَ أَلَىٰ بَتَّحْبُوْ وَ لَوْ كَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ. إِنَّ الْعَاشِقَ لَا يَهْتَمُّ بِشَكْلِ عَشِيْقِهِ وَلَا

بِوَضْعِهِ ف «سَعِيْنُ الْحُبِّ عَمِيَاءُ». «محبوب تو آن است که دوستش می داری اگر چه

برده ای سیاه باشد. عاشق توجهی به ظاهر و وضعیت معشوق ندارد، چشم عشق

نابیناست.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعه الأمثال اللبنانية ۲/ ۶۲۱)

۵۳. ضرب الحبيب زيب (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۵، حکایت ۱۹، ص ۱۴۵)

ضرب الحبيب زيب و حجارته زمان «ضربت دوست شیرین است همچون

مویز، و سنگ او همچون اناری است (که برای تو پرتاب کنند).» (یعقوب، ۱۹۸۹،

موسوعه الأمثال اللبنانية ۲/ ۹۱۴)

۵۴. تو کز محنت دیگران بی غمی نشناید که نامت نهند آدمی

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۱۰، ص ۶۶)

أَلَىٰ مَا بِيَعْتَلُ هَمَّ النَّاسِ مَا بَكُونُ مِنَ النَّاسِ (الَّذِي مَا يَعْتَلُ هَمَّ النَّاسِ مَا يَكُونُ مِنَ النَّاسِ؛

أَي: مَنْ لَا يَشَارِكُ النَّاسَ فِي هَمِّهِمْ وَمَشَاكِلِهِمْ لَا يَكُنْ إِنْسَانًا حَقِيقِيًّا)

«کسی که بی اعتنا به هم و غم مردم باشد انسان نیست.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعه الأمثال

اللبنانية ۱/ ۳۰۷)

۵۵. فواید سفر... مسلم پنج طایفه راست: ... دوم عالمی که به منطق شیرین

و مایه بلاغت و قوت فصاحت هر جا که رود به خدمتش اقدام نمایند و اکرام

کنند (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۲۸، ص ۱۲۰)

الغريب لازم بكون اديب «غریب باید که ادیب باشد.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعه الأمثال

اللبنانية ۲/ ۱۰۳۵)

۵۶. جور استاد به ز مهر پدر (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، حکایت ۴، ص ۱۵۶)

بَكَ ابْنَكَ أَحْسَنُ مَا تَبَكَّى عَلَيْهِ (يُضْرَبُ لِلدَّعْوَةِ إِلَى الْقِسْوَةِ فِي تَرْبِيَةِ الْأَطْفَالِ)
«فرزندت را بگریانی (تنبيه کنی) بهتر است از این که (مرتکب کاری شود و) تو بر
او بگریی.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۱/۴۶۸)

الضرب للولد مثل الزبل للبلستان (ان القسوة في تعليم الاولاد وتربيتهم مفيدة فائدة
روث الحيوانات للمزروعات) «زدن و تنبيه فرزند مفيد است همچنانکه کود دادن به
بوستان.» (همان، ۹۱۵/۲)

پی نوشتها

۱. یادآوری دوست ناشناخته‌ای: لسانُ الفتى 'نصف' و نصفُ فؤاده/ فلم يبقَ إلا صورةُ اللحم
والدم (زهیر بن ابی سلمی) «زبان جوان مرد نیمی از شخصیت اوست و نیم دیگر دل اوست،
از آن پس تنها چیزی که میماند گوشت و خون است.»

۲. اذا نطق السقيفة فلا تجبه. هذا من بيت الشعر:

اذا نطق السقيفة فلا تجبه فخير من اجابته السكوت

«اگر سقیه (پرخاشگر نادانی) سخنی گفت، پاسخش مده که سکوت بهتر است از پاسخ دادن به او.»

(یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۱/۱۶۲)

۳. طبل أجوف: يضرب مثلاً لمن له جسم ومظهر ولكن ذلك الجسم والمظهر بدون عقل ولا تمييز

(جهيمان، ۱۳۸۳، الأمثال الشعبية ۲/۹۹)

۴. إسأل عن الجار قبل الدار. «پیش از این که از کیفیت خانه پیرسی از «شخصیت و رفتار» همسایه
پیرس.»

(یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۱/۱۷۳)

إن كان جارك بخير انت بخير «اگر همسایهات خوب بود، در سلامت و خوشی خواهی بود.»

(همان، ۳۴۸/۱)

۵. الانسان عبد الاحسان (همان، ۳۶۴/۱)؛ الناس عبید الاحسان (همان، ۱۵۰۱/۳)

۶. الارزاق مفسمة من الله (همان، ۱۶۸/۱)

إسعوا في منابها (يُضْرَبُ لِلسَّعْيِ إِلَى الرِّزْقِ وَالْعَمَلِ وَتَحْصِيلِ الْقُوَّةِ وَنَحْوِهِ بَعْرَقِ الْجَبِينِ) (همان،

۱۷۷/۱)

۷. آن تَكُونُ فقيراً دون هومٍ خيراً مِنْ آن تَكُونُ غَنِيّاً كَثِيراً المهمومِ «فقير بی غم باشی به از آن است که غنی غمگین باشی.» (همان ۱۱۲۱/۲)
۸. طویل هبیل (هبیل: ناقص العقل) (جهیمان، ۱۳۸۳، الأمثال الشعبية ۱۰۹/۲)
۹. التمرۃ مع التمرۃ یصیرون تمر «دانه‌ای خرما با دانه‌ای خرما، میشود بار خرما.» (همان، ۲۲۳/۱، ۲۸۱/۱)
- شعره من هون و شعره من هون یعملوا دقن «یک‌تار مو از این‌جا، یک‌تار مو از آن‌جا، می‌شود ریش.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۸۵۴/۲)
- حَطَّ المَصْرِیغُ المَصْرِیغِ، بَصِیرو مِیَّة «یک‌درهم روی یک‌درهم بگذار، صددرهم خواهد شد.» (همان، ۶۴۵/۲)

منابع

- ابن الرومی، دیوان، شرح قدری مایو، المجلد الثالث، بیروت، دارالجليل، ۱۴۱۸ق.
- ابن عبد ربّه الاندلسی، ابو عمر احمد بن محمد، العقد الفريد، شرحه وضبطه وعنون موضوعاته احمد امین و احمد الزین و ابراهیم الیبیاری، ۵ اجزاء، دارالاندلس، بیروت ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
- ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم، الاشریبة و ذکر اختلاف الناس فیها، بنشر محمد کردعلی، مطبعة ترقی، دمشق، ۱۹۴۷م.
- بهمنیار، احمد، داستان‌نامه بهمنیاری، به کوشش فریدون بهمنیار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- الثعالبی النسابوری، عبدالملک، احاسن المحاسن، خمس رسائل، مكتبة دار البيان و مؤسسة الزین للطباعة و النشر، بیروت.
- _____، الایجاز و الاعجاز، خمس رسائل، مكتبة دار البيان و مؤسسة الزین للطباعة و النشر، بیروت.
- _____، برد الاكباد فی الاعداد، خمس رسائل، مكتبة دار البيان و مؤسسة الزین للطباعة و النشر، بیروت.
- _____، التمثیل و المحاضرة، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، عیسی البابی الحلبی و شرکاء، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م.

- _____، *ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، دارالمعارف.
- ثعلب، ابوالعباس، شرح شعر زهیر بن ابی سلمی، تحقیق فخرالدین قباوه، دمشق، دارالفکر، ۱۹۹۶م.
- جهیمان، عبدالکریم، *الأمثال الشعبية فی قلب جزيرة العرب*، ۳ اجزاء، بیروت، مطبعة دارالکتب، ۱۳۸۳ق.
- رازی، محمد بن ابی بکر عبدالقادر، *الأمثال والحکم*، ترجمه و تصحیح و توضیح فیروز حریری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- الزبیدی، السید محمد مرتضی الحسینی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارصادر، بی تا.
- سعدی، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.
- السیوطی، عبدالرحمن ابن ابی بکر، *الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر*، حقه و ضبط غریبه محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، مکتبة التجاریة الكبرى، جزءان، ۱۳۵۲ق.
- شریف رضی، *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲۶، ۱۳۸۵.
- القاضی التستری، *الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المهرقة*، عنی بتصحیحه جلال الدین الحسینی، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۶۷.
- المیدانی، ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم، *مجمع الأمثال*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۴ اجزاء، الطبعة الثانية، دارالجليل، بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.
- وطواط، محمد بن محمد رشید، *لطایف الأمثال و طرائف الاقوال*، به تصحیح حبیبه دانش آموز، تهران، اهل قلم و دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶.
- ونسنگ، ای.، *المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی*، الجزء الثالث، لیدن، بریل، ۱۹۵۵م.
- یعقوب، امیل بدیع، *موسوعة أمثال العرب*، ۷ اجزاء، بیروت، دارالجليل، ۱۹۹۵م.
- _____، *موسوعة الأمثال اللبنانية*، ۳ اجزاء، منشورات جروس برس، بیروت، ۱۹۸۹م.
- الیوسی، الحسن، *زهر الاکم فی الأمثال والحکم*، ثلاثة اجزاء، حقه محمد جحی و محمد الاخضر، مغرب، دارالثقافة، ۱۴۰۱ق.